

برخورد تمدن‌ها یا برخورد با نظام سلطه (پارادایم جدید در روابط بین‌الملل)

منوچهر محمدی*

تأیید: ۸۷/۱۲/۱

دریافت: ۸۷/۱۰/۲۸

چکیده

ارائه طرح «نظم نوین جهانی» با محوریت ابرقدرت باقیمانده از جنگ سرد و ناکارآمدی این نظام تک‌قطبی و عدم پذیرش و عدم اقبال سایر قدرتهای مطرح جهان، به اثبات رساند که دنیا، دیگر جایی برای سیطره یک ابرقدرت نمی‌باشد. در نتیجه اندیشمندان غرب به‌ویژه آمریکا سعی کردند با ارائه نظریاتی مثل «پایان تاریخ» (فرانسیس فوکویاما) و «برخورد تمدنها» (ساموئل هانتینگتون) همچنان بر طبل حاکمیت و سلطه غرب بکوبند و جهان را از دیدگاه سلطه‌جویانه و سلطه‌گرانه غرب ببینند. اکنون که دو دهه از پایان نظام دوقطبی می‌گذرد، جهان همچنان در دوران انتقالی به سر می‌برد و نه تنها هیچگونه نظام ثابتی به‌عنوان جایگزین نظام دوقطبی، مطرح و تثبیت نشده است، بلکه نوعی آنارشسیسم بر روابط بین‌الملل حاکم می‌باشد که نظریه‌پردازان غربی، نه توجیه مشخصی از آن دارند و نه قانونمندی ثابتی برای آن تعریف کرده‌اند.

در این میان، نهضت امام‌خمينی علیه‌السلام نظام سلطه‌گرانه باقیمانده از عهدنامه «وستفاليا» را به‌صورت جدی به‌چالش کشانده و باعث بیداری اسلامی و افزایش آگاهی ملت‌های تحت سلطه در کشورهای استعمارشده و استعمارزده شده است. ایران اسلامی رهبری اردوگاه جدیدی از سلطه‌ستیزان را برعهده گرفته که در تقابل با نظام سلطه غرب محور می‌باشد به‌گونه‌ای که روابط بین‌الملل را بر پایه‌های جدید استوار می‌نماید

*. دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

که چه از نظر ساختاری و چه از نظر محتوایی و مفهومی با آنچه تاکنون در ادبیات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل آورده‌اند، شباهتی نخواهد داشت. با توجه به این تحول مهم و تحولات بعد از آن، در این رساله، پارادایم جدیدی ارائه می‌گردد که آنرا «برخورد با سلطه» می‌نامیم.

واژگان کلیدی

نظام دوقطبی، پارادایم، نظام سلطه، نظام بین‌الملل، پایان تاریخ، اردوگاه سلطه‌گران، اردوگاه سلطه‌ستیزان

مقدمه

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و در واقع، پایان نظام سلطه‌جویانه دوقطبی، اندیشمندان و سیاست‌سازان غربی به دنبال یافتن جایگزینی برای آن برآمدند و تلاش‌های زیادی کردند تا تداوم نظام سلطه‌گرانه غرب محور را تعریف و تثبیت کنند. دیری نگذشت که «نظم نوین جهانی» با محوریت ابرقدرت باقیمانده از جنگ سرد، مطرح گردید و به صورت دکترین توسط رئیس جمهور وقت آمریکا - جرج بوش پدر - در کنگره آمریکا ارائه شد، ولی ناکارآمدی این نظام تک‌قطبی و عدم پذیرش و عدم اقبال سایر قدرتهای مطرح جهان، خیلی زود به اثبات رساند که دنیا دیگر جایی برای سیطره یک ابرقدرت نمی‌باشد، لذا اندیشمندان و نظریه‌پردازان غرب به‌ویژه آمریکا سعی کردند با ارائه نظریاتی مثل «پایان تاریخ» (فرانسیس فوکویاما) و «برخورد تمدنها» (ساموئل هانتینگتون) همچنان بر طبل حاکمیت و سلطه غرب بکوبند و جهان را از دیدگاه سلطه‌جویانه و سلطه‌گرانه غرب ببینند. اکنون که دو دهه از پایان نظام دوقطبی می‌گذرد، جهان همچنان در دوران انتقالی به سر می‌برد و نه تنها هیچگونه نظام ثابتی به عنوان جایگزین نظام دوقطبی، مطرح و تثبیت نشده است، بلکه نوعی آنارشیزم بر روابط بین‌الملل حاکم می‌باشد که نظریه‌پردازان غربی، نه توجیه مشخصی از آن دارند و نه قانون ثابتی برای آن تعریف کرده‌اند.

در این میان نهضت امام خمینی علیه السلام در اوایل دهه (۱۹۶۰) و پیروزی انقلاب اسلامی در سال (۱۹۷۹) و تداوم و اقتدار روزافزون نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران علی‌رغم تمایلات قدرتهای سلطه‌گر، آنچنان آثار عظیمی بر جای گذارده و در آینده هم خواهد گذارد که نه تنها نظام

استبدادی چند هزار ساله شاهنشاهی را در ایران به‌زانو درآورد، بلکه آثار آن از سطح منطقه نیز فراتر رفته و نظام سلطه‌گرانه باقیمانده از عهدنامه «وستفاليا» را به‌صورت جدی به‌چالش کشانده است. علاوه بر آن با بیداری اسلامی و افزایش آگاهی ملت‌های تحت سلطه در کشورهای استعمارزده و استثمارشده، ایران اسلامی رهبری اردوگاه جدیدی از سلطه‌ستیزان را بر عهده گرفته است که در تقابل با نظام سلطه غرب محور می‌باشد، به‌گونه‌ای که روابط بین‌الملل را بر پایه‌های جدید، استوار می‌نماید که چه از نظر ساختاری و چه از نظر محتوایی و مفهومی با آنچه تاکنون در ادبیات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل آورده‌اند، شباهتی نخواهد داشت. با توجه به این تحول مهم و تحولات بعد از آن در این رساله، پارادایم جدیدی ارائه می‌گردد که آنرا «برخورد با سلطه» می‌نامیم؛ زیرا بر این باوریم که آنچه راه‌انتینگتون سعی کرده است در قالب برخورد تمدن‌ها ببیند، در واقع برخورد تمدن‌ها نیست، بلکه برخورد سلطه‌ستیزان با سلطه‌گران است.

الف مفاهیم

بحث نظری پارادایم

پارادایم^(۱) که در اصل یک واژه افلاطونی است به «سرمشق» و «الگو» ترجمه شده است و ابتدا توسط «تامس کوهن»^(۲) در جهت تبیین تحولات علم و مباحث فلسفه علم به‌کار رفته است. پارادایم، مفهومی است که با آن ریشه‌های علم توضیح داده می‌شود. پارادایم در منظر تامس کوهن، دستاوردهای علمی به‌رسمیت شناخته‌شده‌ای است که برای مدتی، مدل و نمونه مسائل و راه‌حلهای اجتماعی عاملان حرفه‌ای علم را فراهم می‌کند. به بیانی دیگر، پارادایم، حاوی رشته‌ای از پیش‌فرضهای بی‌چون و چرا است که شالوده و حاوی هر فعالیت علمی است. این پیش‌فرضها، شامل بیانهای فلسفی و متافیزیکی است که بر آن استوار می‌باشد.

در تعریفی دیگر پارادایم «مجموعه‌ای از مفروضات، نظریه‌ها، طرحها، مدلها و مواد آزمون و ارزش است که در اجتماع خاصی از دانشمندانسی که در حوزه معینی کار می‌کنند،

مشترک است».^(۱)

تعریف نظام بین‌الملل

نظام بین‌الملل، محیطی است که در آن، واحدهای سیاسی عمل می‌کنند، به طوری که رفتارها، جهت‌گیریها، نیتهای و خواسته‌های واحدهای مزبور از نظام بین‌الملل تأثیر می‌پذیرند. بر اساس تعریف «مورتون کاپلان»^(۲) «نظام، از مجموعه متغیرهای وابسته به یکدیگر تشکیل شده است و هرگونه تغییر در هر یک از عناصر متشکله نظام به سایر بخشهای آن نیز سرایت می‌کند و آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد».^(۳)

یکی دیگر از تعریفهای نظام بین‌الملل، آنرا به معنای قطب و مرکز ثقل سیاست بین‌الملل در دوره‌ای از تاریخ بشر معرفی می‌کند. در تعریف دیگری، نظام بین‌الملل به مفهوم محیطی در نظر گرفته می‌شود که در آن، کشورهای متعدد و سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای و مانند آن حضور دارند، به طوری که رفتار، جهت‌گیری و خواسته کشورهای مزبور از نظام بین‌الملل تأثیر می‌پذیرد. به نظر می‌رسد که در حقیقت، نظام بین‌الملل دربردارنده هر دو تعریف فوق می‌باشد؛ زیرا از یک سو مرکز ثقلی است که سیاستها و استراتژیهای جهانی و منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد و از سوی دیگر از مجموعه چند کشور تشکیل می‌یابد.

اگرچه نظام بین‌الملل از مجموعه کشورهای تشکیل یافته است، اما ساختار آن با ساختار کشورها متفاوت است؛ زیرا جامعه داخلی (کشور) برخلاف جامعه جهانی (نظام بین‌الملل) از اتحاد، تشکل و سازماندهی بیشتری برخوردار است و در آن، قانون واحدی حاکم است و از قوای سه‌گانه بهره‌مند می‌باشد.

سیر تاریخی نظام بین‌الملل

میزان و نحوه تأثیری که نظام بین‌الملل بر کشورها می‌گذارد، در طول تاریخ، یکسان نبوده است. این امر به ساخت و نوع نظام بین‌الملل برمی‌گردد. برای روشن شدن این مسأله به بررسی تاریخی نظام بین‌الملل از زمان «وستفالیا» به بعد می‌پردازیم. علت انتخاب این مقطع تاریخی آن

۱. ر.ک. به: ترز بیکر، چستی علم، درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی، ترجمه سعید زیباکلام، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

2. Kaplan.

۳. ر.ک. به: Kaplan, M, *Sistem and Process international Relation*, N.Y: John Wiley, 1977.

است که بعد از قرارداد وستفالی، نظام بین‌الملل به مفهوم امروزی به وجود آمد. در پایان جنگ‌های ۳۰ ساله در سال (۱۶۴۸) که در اروپا میان ایالت‌های شاهزاده‌نشین تحت حاکمیت امپراطوری رم و پادشاهان فرانسه و اسپانیا اتفاق افتاد، عهدنامه وستفالی به امضا رسید که مهمترین دستاورد آن برای به رسمیت شناختن استقلال و تمامیت ارضی کشورهای اروپایی و احترام به آن برای نخستین بار بود. نماینده و نهادی به نام «دولت-ملت» برای اولین مرتبه، مطرح گردید و جایگزین نظام فئودالی گذشته شد.

مقطع اول: نظام بین‌الملل

از زمان انعقاد قرارداد وستفالی - صرف نظر از یک دوره کوتاه - تا جنگ جهانی اول، نظام حاکم بر روابط بین‌الملل بر پایه نظام «موازنه قوا»^(۱) بود. این سیستم به این معنا بود که قدرت موجود در سطح جهان، بین دولتهای قدرتمند اروپایی و از طریق پیوستن یا جداشدن از هم به صورت متوازن تقسیم می‌شد و همین امر، توازن قدرت بین کشورها را ایجاد می‌کرد و در نتیجه از سلطه یک دولت بر دول دیگر جلوگیری می‌کرد. این سیستم توانست با همه مشکلات خود و با تقسیم ظالمانه سرزمینهای دیگر جهان، تحت عنوان استعمار بر سلطه ظالمانه خود به مدت ۲۵۰ سال تداوم یابد، ولی زیاده‌خواهی برخی از این دولتها (مانند آلمان) زمینه‌های سقوط این سیستم و ظهور سیستم جدیدی را فراهم آورد.

مقطع دوم: نظام امنیت دسته‌جمعی

بعد از جنگ جهانی اول و شکست آلمان، سیستم جدیدی به نام «نظام امنیت دسته‌جمعی» توسط «ویلسون» رئیس جمهور وقت آمریکا مطرح گردید. در پی آن، همه کشورها (نه فقط قدرتهای بزرگ) در صدد برآمدند با انتخاب نوعی استراتژی همکاری برای تحقق صلح جهانی بکوشند. بنابراین، برای دستیابی به صلح، یک سازمان بین‌المللی به نام «جامعه ملل» را تأسیس کردند که قرار بود این سازمان، وسیله‌ای برای بسیج همه کشورها علیه متجاوز، محسوب گردد. در نظام جدید، اگرچه برخی از نواقص نظام موازنه قوا وجود نداشت، اما به علت نارضایتی بعضی از اعضا (مانند آلمان و ایتالیا) از وضع موجود و عدم ورود ایالات متحده آمریکا به آن و همچنین عدم حمایت کافی از سوی اعضای دیگر، با شروع زود هنگام جنگ جهانی دوم در سال

(۱۹۳۹ م.) سیستم مزبور از هم پاشید.

مقطع سوم: نظام دوقطبی و جنگ سرد

با ناکامی نظام امنیت دسته‌جمعی در برقراری و حفظ صلح جهانی، کشورهای پیروز و قدرتمند جنگ جهانی دوم با تکیه بر نظریه «فرانکلین روزولت» رئیس‌جمهور وقت آمریکا که به «برادران بزرگتر»^(۱) معروف است، شکل دادن نظم بین‌الملل بعد از جنگ را برعهده گرفتند و سازمان ملل و شورای امنیت با حق و تو برای قدرتهای پیروز در جنگ که به‌زعم فرانکلین روزولت، همان برادران بزرگتر بودند را شکل دادند. در عین حال، برتری نظامی آمریکا و شوروی، جهان را به‌سوی نظامی دوقطبی سوق داد و به‌تدریج سیاستها و استراتژیهای دو کشور به‌صورت بسیار آشکار، رودرروی هم قرار گرفت. این رویارویی دلایل متعددی داشت که در یک کلام، می‌توان آنرا در حفظ و افزایش قدرت و نوعی توازن قدرت یا به‌عبارت دیگر، توازن وحشت، خلاصه کرد.

ویژگیهای سیستم فوق - که از آن به‌نام نظام دوقطبی یاد می‌شود - عبارت بودند از: تقسیم جهان به دو بلوک و دو منطقه تحت نفوذ، تأسیس اتحادیه‌های نظامی و اقتصادی متقابل (مانند وارینو در مقابل ناتو)، وضعیت نه جنگ و نه صلح و جایگزین شدن بی‌اعتمادی به‌جای تفاهم در تعیین خط‌مشی‌های نظامی و سیاسی و حتی اقتصادی و فرهنگی اعضای هر دو بلوک؛ زیرا هر بلوک برای مقابله با خطر احتمالی بلوک دیگر، به‌نظارت و کنترل استراتژی کشورهای بلوک خویش نیازمند بود.

«جنگ سرد» به دورانی اطلاق می‌شود که از اواسط دهه (۱۹۴۰) میلادی و با پایان یافتن جنگ دوم جهانی، آغاز و تا سال (۱۹۸۸ م.) و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ادامه یافت؛ یعنی حدود ۴۵ سال، دوام آورد و توسط هم‌پیمانان آنها نیز حمایت می‌شد.

مشخصه این دوران، رقابت و نبرد آشکار و پنهان سیاسی، اقتصادی، تسلیحاتی، اطلاعاتی و فرهنگی بلوک غرب به‌رهبری ایالات متحده آمریکا و بلوک شرق به‌رهبری اتحاد جماهیر شوروی بود. این نبرد در تمامی دوران طولانی فوق، سایه سنگین و سیاه خود را بر فضای بین‌المللی و سرنوشت بشریت گسترده بود.

1. Big Brothers.

دوران گذار^(۱)

دوران گذار، یک مرحله موقتی است که طی آن، یک نظام یا ساختار بین‌المللی از بین رفته و هنوز نظام و ساختار جدیدی جایگزین آن نگردیده است. این فرآیند زمان مشخصی نداشته، ولی بی‌انتهای نیز نمی‌باشد که در نهایت، یک ساختار جدید باید جایگزین آن گردد.

«ویلیام بریجز»^(۲) در کتاب گذارها، گذار را زمان طی یک مرحله به مرحله دیگر دانسته و برای آن سه مرحله تعریف می‌نماید:

۱. مرحله پایانی نظام قدیم؛

۲. مرحله بی‌تفاوتی؛

۳. بنیان‌سازی نوین.^(۳)

ب. نظریات ارائه شده در غرب

بی‌تردید پایان جنگ سرد در زمره مهم‌ترین تحولاتی است که در اواخر قرن بیستم میلادی، سیاست بین‌الملل را دگرگون ساخته و چالش‌های فکری تازه‌ای را ایجاد نموده است که نظریه‌های مختلفی از جانب نظریه‌پردازان جهان در باب چگونگی شکل‌گیری نظام بین‌الملل آینده، ارائه گردیده است.

در نیمه دوم دهه هشتاد میلادی، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، دچار آنچنان تغییر و تحول بنیادین و گسترده‌ای شد که نه تنها ساختار درونیش به گونه‌ای غیر قابل تصور در هم فرو ریخت، بلکه ضمن پایان دادن به دوران حاکمیت نظام دوقطبی، جامعه جهانی را با این سؤال بسیار مهم و سرنوشت‌ساز مواجه ساخت که نظام آینده جهانی از چه نوع بوده و براساس چه معیارها و ضوابطی استوار خواهد بود؟

۱- نظریه نظم نوین جهانی

به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی - که شکست ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم، افول قدرت به ظاهر شکست‌ناپذیر شوروی و کناره‌گیری آن از رهبری بلوک شرق را در پی داشت زمینه بسیار مناسبی برای ابرقدرت دیگر به وجود آمد تا با استفاده از این خلأ تلاش کند، اقتدار

1. Transition Period.

2. William Bridges.

۳. ر. ک. به: Bridges, 1997.

بلامنازع خود را بر کل جهان بسط و گسترش دهد. بعضی از نظریه پردازان آمریکایی، پایان جنگ سرد را زمینه بسیار مناسبی برای القای این اندیشه دانستند که نظم و صلح جهانی، حضور و استقرار قدرت مسلطی را ایجاد می‌کند که با تکیه بر منابع مادی و قدرت مطلقه خود، مدعی تأمین و تضمین امنیت و رفاه عمومی در جهان باشد. متعاقب این اندیشه، نظریه پردازان آمریکایی، دکترین جرج بوش پدر را تحت عنوان «نظم نوین جهانی» عرضه کردند. دکترین مزبور بر این پایه استوار بود که ایالات متحده آمریکا، تنها ابرقدرت باقیمانده از دوران جنگ سرد، برای اعمال نفوذ مؤثر جهانی، کماکان نیازمند حفظ میزان قابل توجهی از نیروی نظامی خویش می‌باشد. نظریه مزبور مورد توجه تعدادی از متفکرین سیاست بین‌الملل در دانشگاه‌های آمریکا قرار گرفت و آنان را به توجیه و دفاع از آن مشغول نمود.

شرط تداوم و استحکام نظم جدید بر پایه دو اصل اساسی می‌توانست قرار داشته باشد. اول آنکه: دولت آمریکا همچنان توانایی و اقتدار رهبری نظام سلطه را از نظر نظامی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی داشته باشد. دوم اینکه: بقیه اعضای جامعه جهانی، تبعیت از چنین نظامی را بپذیرند و در مقابل خواسته‌های آمریکا تمکین نمایند و در صورت بروز تمرد و نافرمانی، آمریکا بتواند دولت متمرّد و نافرمان را تنبیه نموده و او را به جای خود بنشانند.^(۱)

وجود و اعمال شرایط دوگانه فوق - که اساس تداوم نظام نوین جهانی که بر پایه نظام تک قطبی و یا سلسله مراتبی بود - غیرممکن به نظر می‌رسید؛ زیرا نه جامعه آمریکا از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی امکان و انگیزه لازم و همچنین شرایط کافی برای رهبری جهانی را دارا بود و نه قدرتهای سلطه‌گر دیگر، آمادگی لازم برای پذیرش رهبری آمریکا و تبعیت بدون قید و شرط از این کشور را در خود می‌دیدند و در نتیجه در اوایل دهه ۹۰ جهان، شاهد نوعی تلاش آمریکا برای تثبیت این نظام و تمرد سایر کشورها از قبول آن بوده است که نهایتاً منجر به ناکامی آمریکا در تحقق نظام تک قطبی تحت «نظم نوین جهانی» گردید و در اینجا بود که از طرف دولتهای دیگر از جمله جمهوری خلق چین، نظریه نظام چندقطبی مطرح شد که البته

۱. صحنه اجرا و آزمایش نظام جدید تک قطبی برای دولت آمریکا در حادثه اشغال کویت توسط عراق فراهم گردید و آمریکا توانست با دستاویز قراردادن این تجاوز، زمینه را برای اجرای نظم جدید به رهبری خود فراهم نماید و اگرچه دولت صدام قبل از آغاز جنگ خلیج فارس آمادگی خود را برای خروج از کویت اعلام کرده بود، اما دولت آمریکا با بی توجهی به آن، جنگ را با حمله هوایی و زمینی آغاز کرد و این در حالی بود که هزینه این جنگ را کشورهای دیگر به ویژه کشورهای نفت خیز خلیج فارس و برخی کشورهای اروپای غربی و ژاپن پرداخت می‌کردند.

مطلوب دولت آمریکا نبود و تاکنون نیز از پذیرش آن خودداری کرده است.^(۱)

در نظام چندقطبی، روابط اقتصادی، عامل تعیین‌کننده در روابط بین‌الملل می‌باشد و این عامل، جایگزین قدرت نظامی می‌گردد. در شرایط گذار، نظم بین‌الملل بدون توجه به قدرتهای بزرگ آسیا به‌ویژه چین و ژاپن به‌عنوان قطبهای جدید قدرت، نمی‌توانست معنا داشته باشد. ایالات متحده و اروپا در گذشته به‌خاطر نقش تعیین‌کننده قدرت نظامی، نفوذ کنترل‌کننده‌ای بر آسیا و به‌ویژه بر ژاپن داشتند، اما در شرایط جدید که چین به‌عنوان قدرت اقتصادی، رشد فوق‌العاده‌ای پیدا کرده و روزبه‌روز بر قدرت اقتصادی خود افزوده است، برای این مناطق انتخاب دیگری فراهم شده است و این در حالی است که آمریکا، همچنان در بحران سردرگمی به‌سر می‌برد و قدرت پذیرش شرایط جدید را ندارد.

۲- نظریه برخورد تمدنها

با شرایط پیش آمده، نظریه‌پردازان و سیاستگذاران آمریکایی به‌دنبال این بودند که با ارائه نظریات جدید، هم سلطه آمریکا را تداوم بخشند و هم رهنمودی برای سیاستگذاران آمریکایی و غرب به‌دست دهند. در این راستا نظریه‌پرداز معروف آمریکایی «ساموئل هانتینگتون» نظریه جنجال‌برانگیز خود را به‌نام «برخورد تمدنها» مطرح نمود.

هانتینگتون بدون اینکه بخواهد همچون برخی از تحلیل‌گران، پایان جنگ سرد را ختم مناقشات ایدئولوژیک تلقی کند، آنرا سرآغاز دوران جدید برخورد تمدنها می‌انگارد. وی بسیاری از حوادث و رخداد‌های جاری جهان را به‌گونه‌ای تعبیر و تفسیر می‌کند که در جهت تحکیم انگاره‌ها و فرضیات نظریه جدیدش باشد و در این راستا تمدنهای زنده جهان را به هفت و یا هشت تمدن بزرگ تقسیم می‌کند.^(۲) و خطوط گسل میان تمدنهای مزبور را منشأ درگیریهای آتی و جایگزین واحد کهن «دولت-ملت»^(۳) معرفی می‌کند.

به اعتقاد هانتینگتون، تقابل تمدنها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیریهای عصر خود را شکل می‌دهد. به‌زعم او گزاره‌هایی که موجب این تقابل خواهند بود، عبارتند از:

۱. برای مطالعه بیشتر در رابطه با نظامهای جهانی به مقاله «نظم نوین جهانی» به‌قلم نگارنده در شماره ۲۸، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، آذر ۱۳۷۱ مراجعه کنید.

۲. این تمدنها عبارتند از: تمدنهای غربی، کنفوسیوسی، اسلامی، هند، اسلاو، ارتدکس، آمریکای لاتین و در حاشیه تمدن آفریقایی.

- اختلاف تمدن‌ها اساسی است؛
 - خودآگاهی تمدنی در حال افزایش است؛
 - تجدید حیات مذهبی، وسیله‌ای برای پرکردن خلأ هویت در حال رشد است؛
 - رفتار منافقانه غرب، موجب رشد خودآگاهی تمدنی (دیگران) گردیده است؛
 - ویژگیها و اختلافات فرهنگی، تغییرناپذیرند؛
 - منطقه‌گرایی اقتصادی و نقش مشترکات فرهنگی در حال رشد است؛
 - خطوط گسل موجود بین تمدنهای امروز، جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد شده است و این خطوط جرقه‌های ایجاد بحران و خونریزی‌اند؛
 - خصومت هزار و چهارصد ساله غرب و اسلام در حال افزایش است و روابط میان این دو تمدن، آستان بروز حوادثی خونین می‌باشد.
 بدین ترتیب و بر این اساس، پارادایم برخورد تمدنی، دیگر مسائل جهانی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و در عصر نو صف‌آراییهای تازه‌ای بر محور تمدن‌ها شکل می‌گیرد و سرانجام نیز تمدنهای اسلامی و کنفوسیوسی در کنار هم، در مقابل تمدن غرب قرار می‌گیرند!! خلاصه اینکه کانون اصلی درگیریها در آینده، بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام! خواهد بود و در واقع درگیریهای تمدنی، آخرین مرحله تکامل درگیری در جهان نو است.^(۱)

آنچه که به نظر می‌رسد و نقدکنندگان نظریه برخورد تمدن‌ها کمتر به آن توجه داشته‌اند، اینکه انگیزه و یا به عبارت دیگر قصد هانتینگتون در ارائه این نظریه، طرح «پارادایم» جدیدی نبوده، بلکه چاره‌اندیشی و یا به عبارت دیگر توجیه تضادهای پدیدار شده بعد از فروپاشی نظام دوقطبی است.

۳- نظریه پایان تاریخ

فرانسیس فوکویاما^(۲) با پردازشی نواز اندیشه هگل درباره آخرالزمان، چنین می‌اندیشد که «جریان حقیقی تاریخ» در سال (۱۸۰۶م) کمال معنوی پیدا کرده است و پس از ظهور و شکست محتوم فاشیسم و مارکسیسم، سرانجام به سیطره دموکراسی لیبرال می‌انجامد و به کمال مادی هم

۱. ر. ک. به: Huntington, 1993.

۲. معاون ژاپنی‌الصل بخش برنامه‌ریزی‌های سیاست وزارت امور خارجه آمریکا-تابستان ۱۹۸۹.

دست می‌یابد. او تنها آلترناتیو (جایگزین) واقعی و معتبر فاشیسم و کمونیسم را لیبرالیسم می‌داند که فروپاشیده‌اند، ولی معتقد نیست که دیگر هیچ اندیشه‌ای وجود ندارد، بلکه به نظر او در «پایان تاریخ» برخی جوامع به صورت جوامع لیبرال موفق درآمده و بقیه هم از ادعای خود مبنی بر ارائه اشکال و الگوهای متفاوت و برتر درباره ساماندهی انسانی چشم می‌پوشند! در واقع لیبرالیسم از آن رو بر جهان مسلط می‌شود که در برابرش، ایدئولوژی بسیج‌کننده‌ای برای رویارویی با آن وجود ندارد! این به منزله نقطه پایان تحول ایدئولوژیکی بشریت و جهانی شدن دموکراسی غربی به عنوان شکل نهایی حکومت با لوازم آن - یعنی شیوه زندگی سرمایه‌داری و میل به دستیابی به جامعه مصرفی که به لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی منجر می‌شود - است. او این رکورد برخورد و تکاپوی اندیشه‌ها را پایان تاریخ مینامد؛ دورانی که در آن شور و شوقها از بین می‌رود و سده‌های ملالت‌باری در پیش خواهد بود. خصوصیات قرون گذشته - یعنی بیکار برای اکتشاف، آمادگی برای فداکاری برای آرمانهای کاملاً انتزاعی و مجرد و نبرد ایدئولوژیکی جهانی که مستلزم بی‌باکی و شهامت و قدرت تخیل است - همگی جای خود را به حسابگری اقتصادی، جستجوی بی‌پایان راه‌حلهای تکنیکی، نگرانیهای مربوط به محیط زیست و ارضای توقعات مصرفی پیچیده می‌دهند! در نقد این نظریه می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- این دیدگاه چیز جدیدی ارائه نمی‌دهد و شبیه نظریه «دانیل یل» در سی سال پیشتر، درباره پایان ایدئولوژیها و نیز نظریه تاریخی مارکسیسم درباره رسیدن به مرحله نهایی حیات بشری است.

۲- دیدگاه فوکویاما، بیان‌کننده پایان روایت‌های تاریخ‌گرایانه و بحران شدید ایدئولوژی پیشرفت و مبتنی بر این پیش فرض است که تاریخ، فقط یک حرکت خطی (توسعه خطی) دارد، در حالی که تاریخ از نو زاده می‌شود، آن هم به شکل مرکزی، جمعی و با معنای فراوان.

۳- نقطه اشتراک کمونیسم و سرمایه‌داری، یک نوع وهم و پندار بیهوده درباره اهمیت درجه اول «اقتصاد» در سلسله مراتب مسائل اساسی انسان است.

۴- شکست کمونیسم، ناشی از ضعف کمونیسم بوده، نه ارزشهای لیبرالیسم غربی و معلوم نیست که لیبرالیسم بتواند در برابر رقیب قدرتمندتری تاب مقاومت آورده و پیروز شود. کمونیسم، آزادی را فدای برابری کرد، اما لیبرالیسم با چالشهای اساسی روبرو است که آنرا به انهدام می‌کشاند.

انقلاب اسلامی و نظام آینده جهانی

کشور ایران در اواخر قرن نوزدهم به‌ویژه بعد از شکست‌های پی‌درپی در جنگ با روسیه تزاری، تضعیف شده بود و در مقابل تهاجمات نظامی، سیاسی و فرهنگی قدرتهای سلطه‌گر زمان، تاب مقاومت نداشت و با توجه به موقعیت استراتژیکی‌اش به جولانگاه نفوذ و رقابت قدرتهای جهان - که بازیگران اصلی در نظامهای شکل گرفته جهانی بودند - تبدیل شده بود. این وضعیت تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران ادامه داشت.

قبل از جنگ جهانی اول، ایران صحنه نفوذ و رقابت انگلیس و روسیه تزاری بود که در نهایت سلطه بلامنازع انگلیس را پذیرا شد. بعد از جنگ جهانی دوم نیز آمریکا به‌عنوان ابرقدرت جدید توانست نقش اساسی را در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران داشته باشد.

نکته جالب توجه اینکه در این دوران، نهضتهای ضد استبدادی و ضد استعماری‌ای که در ایران مانند - نهضت مشروطه و یا نهضت ملی شدن صنعت نفت - شکل گرفته و به پیروزی رسیده بود، در عین اصالت مردمی، فارغ از دخالت و حمایت بعضی از قدرتهای بیگانه نبود. در نهضت مشروطه، دولت استعماری انگلیس به‌جهت کسب نفوذ بیشتر در مقابل روسیه تزاری از مشروطه‌خواهان حمایت می‌کرد و در نهضت ملی شدن نفت نیز آمریکاییها برای اخذ سهمیه‌ای از نفت ایران از جبهه ملی حمایت می‌کردند.

اولین جرقه حرکت ضد استعماری و مستقل از نفوذ بیگانگان، نهضت اسلامی به‌رهبری امام خمینی علیه‌السلام بود که در سالهای (۱۹۶۰) و (۱۹۶۱) و در اوج جنگ سرد و حاکمیت بلامنازع نظام دوقطبی شکل گرفت. امام خمینی علیه‌السلام با بیان این دو جمله معروف که:
آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر و شوروی از هر دو بدتر، همه از هم پلیدتر (امام خمینی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۰۵).

و

ما با کمونیزم بین‌الملل به‌همان اندازه در ستیزیم که با جهانخواران غرب به سرکردگی آمریکا (همان، ج ۱۲: ۱۹).

اولین فریاد رسای خود را بر علیه نظام ظالمانه و سلطه‌گرانه جهانی بلند کرد و در حقیقت نهضت اسلامی، اولین حرکت مردمی‌ای بود که به‌نمایندگی از همه مظلومان جهان قیام کرد و با نادیده‌گرفتن تضادها و رقابت موجود میان قدرتهای بزرگ جهانی آنرا صرفاً در جهت تقسیم غنایم دانست و هیچکدام را به‌نفع ملت‌ها تلقی نکرد. نکته جالبتر اینکه دو ابرقدرت جهانی و سایر

قدرتهای بزرگ در شرق و غرب نیز علیرغم رقابت و خصومت‌های شدید خود که در صحنه بین‌الملل بروز عینی داشت، متفقاً نهضت اسلامی را حرکتی ارتجاعی دانسته و آنرا به‌ویژه بعد از قیام ۱۵ خرداد سال (۱۳۴۲) محکوم و در مقابل آن صف‌آرایی کردند.

با اوج‌گیری انقلاب اسلامی در سالهای (۵۶-۵۷) - (۱۹۷۸-۱۹۷۹ م.) - و طرح شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» این نهضت، شیوه و راهبرد مستقل خود را در عین معارضة با نظام زورمندانه جهانی ادامه داد و در حالی به پیروزی رسید که نه تنها هیچ دولتی از دولتهای جهانی به‌ویژه بازیگران اصلی نظام دوقطبی از انقلاب حمایت نکردند، بلکه این رژیم مستبد و تحت سلطه شاه بود که مورد حمایت قدرتهای بزرگ شرق و غرب - مانند اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری خلق چین، ایالات متحده آمریکا و انگلیس - قرار گرفت و این ناشی از مواضعی بود که انقلاب اسلامی علیه نظام سلطه اتخاذ کرده بود.

این موضع‌گیری و برخورد میان انقلاب و نظام نوپای جمهوری اسلامی از یک طرف و نظام سلطه‌گرانه دوقطبی حاکم بر جهان از طرف دیگر تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد ادامه داشت؛ به‌ویژه آنکه در دوران جنگ تحمیلی و تجاوز عراق به ایران، بازیگران اصلی نظام سلطه با حمایت‌های گسترده سیاسی، اقتصادی و نظامی از دولت عراق این تقابل و ستیز با جمهوری اسلامی را آشکارتر نمودند.

بعد از فروپاشی نظام دوقطبی و طرح نظام سلسله‌مراتبی یا به‌عبارت دیگر، نظام تک‌قطبی، انقلاب اسلامی همچنان مواضع آشتی‌ناپذیر خود را با نظام‌های ظالمانه که توسط قدرتهای بزرگ به دنیا تحمیل شده بود، حفظ کرد و به‌عنوان اولین «متمرد» و نافرمان شناخته شد، به‌گونه‌ای که دولت آمریکا تلاش بسیاری را برای تنبیه این «متمرد» به کار برد تا بتواند با تحکیم و تثبیت قانونمندی این نظام جدید به سلطه بلامعارض خود بر جامعه جهانی عینیت بخشد.

به نظر می‌رسد که نظریه «برخورد تمدنها» نه تنها اعلانی بر شکست زود هنگام نظام تک‌قطبی بود، بلکه سرپوشی بود بر واقعیت تضادی که حضرت امام علیه السلام و انقلاب اسلامی افشاگر آن بودند. این تضاد همان تضاد میان سلطه‌گران، جهان‌خواران، استثمارگران و استثمارگران حاکم بر نظام بین‌الملل از یک طرف و ملتها و جوامع تحت ستم، محروم، استثمارشده و مظلوم از طرف دیگر می‌باشد و در یک‌کلام، تضاد میان مستکبرین و مستضعفین در همه جهان است که انقلاب اسلامی و حضرت امام به‌عنوان حامی و منادی مستضعفین، پرچم مبارزه را به دست گرفته، بر علیه همه زورمداران جهانی قیام کردند.

امام خمینی علیه السلام معتقد بودند:

استعمارگران به دست عمال سیاسی خود که بر مردم مسلط شده‌اند، نظام اقتصادی ظالمانه‌ای را تحمیل کرده‌اند و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند، ظالم و مظلوم... (امام خمینی، بی تا: ۴۲-۴۳).

به عبارت دیگر، انقلاب اسلامی، نه تنها موجب پیروزی ملت ایران بر رژیم ستمگر شاهنشاهی گردید، بلکه آغازگر حرکتی جهانی برای درهم شکستن نظامهای زورمدارانه جهانی با تکیه بر بیداری و قیام ملت‌های محروم و تحت ستم گردید.

انقلاب اسلامی به عنوان یک انقلاب ایدئولوژیک و با جهان بینی خود که از مکتب اسلام سرچشمه گرفته بود، نه تنها در بُعد ملی احیاگر طرحها، برنامه‌ها و نظریات خاص خود برای حکومت و دولتمداری بود، بلکه در بُعد جهانی نیز با توجه به جهانشمولی مکتب اسلام، دارای افکار و نظریات ویژه و ارائه دهنده نظام جهانی خاصی در روابط بین الملل می‌باشد.

انقلاب اسلامی، مانند هر انقلابی و بنابر ماهیت برنامه و اهداف خود، مفاهیم، واژه‌ها و اصطلاحات خاص و ویژه‌ای را به ارمان آورد که بعضی از آنها خود دنیایی خاص از اندیشه‌های ناب را دربردارد. از جمله این واژه‌ها و اصطلاحات نوین می‌توان به عناوینی همچون مستضعفین، مستکبرین، جهان استکباری و یا حاکمیت مستضعفین اشاره کرد.

انقلاب اسلامی و رهبری آن نه تنها نظریات حاکم بر روابط بین الملل و نظام سلطه جهانی موجود را که نشأت گرفته از اندیشه‌های «ماکیاول»، «هابز» و «هانس مورگنتا» بوده و مبتنی بر این عقیده بود که حق با زور است، مردود دانسته، بلکه بر این اعتقاد و نظریه حرکت کرد که:

سلامت و صلح جهان، بسته به انقراض مستکبرین است و تا این سلطه‌طلبان بی فرهنگ در زمین هستند، مستضعفین به ارث خود که خدای تعالی به آنها عنایت فرموده نمی‌رسند. حکومت پابرهنگان حق است (امام خمینی، ۱۳۷۰، ج ۱۱: ۲۶۲).

ولی دیری نگذشت که به برکت پیروزی انقلاب اسلامی و آثار بیدارکننده آن بر شیعیان لبنان و دست‌یازیدن به عملیات استشهادی، آنچنان موجی به وجود آمد که به دنبال انفجار سفارت آمریکا و پایگاه‌های نظامی آمریکا، فرانسه و اسرائیل در سال (۱۸۹۲ م) این نیروها از لبنان بیرون رفتند و رژیم صهیونیستی نیز در سال (۲۰۰۰) جنوب لبنان را از بقایای نیروهای خود تخلیه نمود و رزمندگان مقاومت اسلامی در لبنان برای اولین بار نشان دادند که با تکیه بر قدرت ایمان، جهاد

و شهادت می‌توان بر تمامی قدرتهای سلطه‌گر جهانی غلبه کرد و قدرت سخت‌افزاری غرب در برابر قدرت نوظهور و جدید ملتها - هرچند کم - ناکارآمد است.

شکل‌گیری دوازدوگاه

با توجه به آنچه مطرح گردید که گوشه‌ای از حوادث و اتفاقات رخ داده در جهان اسلام بود و اکنون در بسیاری از کشورهای جهان سوم و حتی در کشورهای پیشرفته شاهد آن هستیم؛ یعنی بیداری و قیام توده‌های مردمی و ضربات وارده بر پیکر نظام سلطه و ناکامی بی‌درپی قدرتهای سلطه‌گر در برخورد با ملتهای بیدار و سلطه‌ستیز، ملاحظه می‌گردد که علت طولانی شدن دوره گذار بعد از پایان جنگ سرد و عدم توفیق قدرتهای بزرگ سلطه‌گر در تشکیل و تثبیت نظامی جدید، مطابق تمایلات خود و طراحیهای صورت گرفته توسط سیاست‌گذاران و اندیشمندان غربی، همگی ناشی از ظهور جنبشها و نهضتهای جدیدی بود که به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، علیه نظام سلطه آغاز گردید. این حرکتها در حد غیرقابل کنترل و با شتاب فزاینده‌ای تقویت و گسترش یافته است و همه تلاش قدرتهای سلطه‌گر برای متوقف کردن آنها نتیجه معکوس داده و موجب اقتدار و بیداری بیشتر ملتهای مظلوم و تحت ستم گردیده است و در عین حال، موجب فرورفتن هر چه بیشتر سلطه‌گران در مردابهای ساخته و پرداخته خود شده است. به همین دلیل می‌توان ادعا کرد که دوره حاکمیت نظام وستفالیای به پایان راه خود رسیده و جهان شاهد و نظاره‌گر ورق خوردن صفحه جدیدی از تاریخ تحولات بین‌الملل با معیارها و موازین تازه در روابط بین‌الملل می‌باشد:

۱- جامعه جهانی، شاهد یک روند پرشتاب از شکل‌گیری و صف‌بندی دو اردوگاه در مقابل یکدیگر می‌باشد که در یکی از این اردوگاهها دولتهای سلطه‌گر و وابسته به سلطه‌گران حضور دارند و اردوگاه دیگر را ملتها و گروههای اجتماعی و دولتهای برخاسته از درون توده‌های مردم که ستیز خود را با نظام سلطه آغاز کرده و در حال گسترش است، تشکیل می‌دهند. این روند را می‌توان تقابل مابین دو اردوگاه سلطه‌گران و سلطه‌ستیزان نامید که هر کدام ویژگیها و دستبندی خاص خود را دارند و تعاریف جدیدی از مفاهیم روابط بین‌الملل را خلق کرده‌اند و اهداف متفاوتی را دنبال می‌کنند.

۲- درحالی‌که در اردوگاه سلطه‌گران، بازیگران اصلی آن تلاش می‌کنند که همچنان نظام ظالمانه و غیرعادلانه وستفالیای قواعد بازی آنرا حفظ کنند، اردوگاه سلطه‌ستیزان درصدد

شکستن این تابوی چندصدساله نظام سلطه هستند و برای جامعه جهانی برنامه و اهداف و قواعد بازی جدیدی را تعریف می‌کنند.

۳- آمال و اهداف این دو اردوگاه، هیچ‌گونه سنخیت و تشابهی با یکدیگر ندارد، بلکه در تضاد و تعارض جدی با یکدیگر می‌باشد. به گونه‌ای که امکان آشتی و مصالحه میان آن دو وجود ندارد. به عبارت دیگر، هر ضربه‌ای که بر یکی وارد آید، موجب تقویت جایگاه و افزایش قدرت دیگری خواهد شد.

آرایش نیروها و بازیگران

۱- اردوگاه سلطه‌گران

به دنبال پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دوره گذار، جهان شاهد نوعی آرایش تازه بازیگران اصلی در صحنه جهان و میان دولتهای این اردوگاه براساس قدرت و اغراض قدرتهای بزرگ است و می‌توان مدعی شد که رهبری نظام سلطه در این دوران با ایالات متحده آمریکا می‌باشد که هم دارای قدرت سخت‌افزاری غالب و انگیزه لازم برای استقرار در چنین جایگاهی می‌باشد و هم سایر بازیگران اصلی، علی‌رغم اختلافات جدی‌ای که با آمریکا دارند، این شرایط را پذیرفته و رضایت داده‌اند که دولت آمریکا در برخورد با سلطه‌ستیزان در خط مقدم، قرار گرفته و هزینه‌های لازم را در این مناقشه بپردازد! به‌ویژه آنکه چنانچه دولت آمریکا نخواهد و یا نتواند رهبری این حرکت را در تقابل با این روند جدید برعهده بگیرد، قدرت دیگری داوطلب قبول این مسئولیت نیست. دولت آمریکا در صورت اعتراف به عدم توانایی و یا عدم پذیرش این مسئولیت، موجب ازهم‌گسیختگی اردوگاه سلطه‌گران و برانگیختن و تقویت فزاینده اردوگاه سلطه‌ستیزان خواهد شد.

در حلقه دوم اردوگاه سلطه‌گران دولتهای عضو اتحادیه اروپا و به‌ویژه قدرتهای صاحب حق و تو مانند انگلیس، فرانسه و تا حدودی آلمان قرار گرفته‌اند.

اروپا که در قرن نوزدهم میلادی به‌عنوان مرکز ثقل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان محسوب می‌گردید، در دوران جدید نیز در صدد دستیابی به هویت واحدی برای تبدیل شدن به یک مجموعه پویا و فعال بین‌المللی می‌باشد. این روند در دهه (۱۹۹۰ م)؛ یعنی بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، موجب گسترش تعامل منطقه‌ای در اروپا شده است و با توجه به این

واقعیت که ضرورت‌های دسته‌بندی دوران جنگ سرد نیز از بین رفته است، حضور اروپا به‌عنوان بازیگری مستقل، اهمیت بیشتری پیدا کرده است.

در حلقه سوم این اردوگاه، دولتهای توسعه‌یافته و غیرعربی همچون روسیه، ژاپن و چین قرار دارند. روسیه بعد از فروپاشی نظام سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی، مجدداً به جامعه غرب ملحق شده و از نظر فرهنگی، خود را یک کشور غربی می‌بیند و انتظار داشته و دارد که اروپا او را پذیرا شده، جزئی از خود تلقی کند. اما با توجه به سابقه تاریخی درگیریها، شرایط جغرافیایی روسیه - که نیمی در آسیا و نیمی در اروپا است - توانمندیهای باقیمانده از دوران گذشته و نگرانی از جاه‌طلبی‌های این کشور، چنین استقبالی از ناحیه دولتهای اروپایی به چشم نمی‌خورد و لذا این دولت به‌اتفاق ژاپن و چین در حلقه سوم از این اردوگاه قرار می‌گیرند.

در حلقه آخر، دولتهای وابسته و تحت نفوذ در میان کشورهای در حال رشد هستند که دوام بقای خود را در پشتیبانی و حمایت از نظام سلطه می‌بینند و در نتیجه به‌عنوان مهره‌هایی که در خدمت سلطه‌گران هستند، عمل می‌کنند.

۲- اردوگاه سلطه‌ستیزان

در این اردوگاه، شرایط و بازیگران از هر لحاظ، متفاوت با اردوگاه سلطه‌گران است. بستر حرکت در این جنبه، خیزش و جنبش توده‌های مردم می‌باشد؛ توده‌های محروم و استثمارشده‌ای که قرن‌ها تحت ظلم و ستم بوده، از بی‌عدالتی رنج می‌بردند. مردمی که فطرتاً صلح‌طلب و عدالت‌جو هستند و به یمن و برکت توسعه ارتباطات و پیشرفت تکنولوژی از وضعیت و احوال یکدیگر در جوامع مختلف بیشتر آگاه گردیده‌اند و یک احساس تنفر عمومی نسبت به دولتهای سلطه‌گر پیدا کرده و به‌تقابل با آنها برخاسته‌اند و با پیروزی‌هایی که در برخی از جوامع علیه نظام سلطه به‌دست آورده‌اند، امیدوارند و تشویق گردیده‌اند که با غلبه بر ترس و زبونی خود، امکان غلبه و پیروزی بر نظامهای سلطه‌گر حتی با دست خالی وجود دارد.

امروزه یک‌نوع همبستگی جدی میان این جوامع، فارغ از تفاوت‌های نژادی، قومی، مذهبی و زبانی به‌وجود آمده است که در کلام و بیان و احساسات بروز داده می‌شود. شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که با توجه به گسترش و سرعت ارتباطات و افزایش آگاهیهای عمومی به‌وجود آمده است، امکان انحراف افکار و شستشوی مغزی توده‌ها، تحت تأثیر بمباران تبلیغاتی و رسانه‌ای را می‌گیرد و نظامهای سلطه‌گر، قادر نیستند که همچون گذشته، توده‌های تحت سلطه خود را به‌دنبال اهداف جنگ‌طلبانه بکشانند و از دشمنان متخاصم خود، چهره‌ای دیوصفت

بسازند. ملت مسلمان ایران که آغازگر این جنبش توده‌ای بود و دارای همه ویژگیهای لازم برای پیروزی در حرکت خود و تداوم آن و وارد آوردن شکستهای پی‌درپی به نظام سلطه بود به‌صورتی طبیعی در جایگاه رهبری این جنبش عظیم جهانی قرار گرفته است. انقلاب اسلامی تنها در راستای سرنگونی رژیم ظالمانه شاهنشاهی هدف‌گذاری نکرد، بلکه از همان آغاز، پرچم مبارزه و مقابله با همه دنیای سلطه و استبداد را تحت عنوان مبارزه با استکبار جهانی و حمایت از مستضعفین جهان، برداشت و در قانون اساسی که ملهم از مکتب حیاتبخش اسلام است به‌صراحت این آرمان را بیان و تثبیت نموده است.

شیعیان جهان، حلقه دوم این جبهه را تشکیل می‌دهند؛ چرا که اصولاً مکتب تشیع از دل اعتراض و مقابله با نظامهای سلطه‌گر بیرون آمده است. آنها پیرو امامانی هستند که هرگز از نظامهای سلطه‌گر تمکین نکردند و عموماً جان خود را در این راه گذارده، به شهادت رسیدند. تبلور عینی آن در قیام تاریخی امام حسین علیه السلام در مقابل نظام سلطه‌گر بنی‌امیه بود که نه تنها درس از خودگذشتگی و ایثار جان و مال و خانواده را به همه مبارزین راه حقیقت و آزادی داد، بلکه برای شیعیان و حتی برای همه مسلمانان و همه آزادگان جهان در طول تاریخ الگو گردید.

در حلقه سوم این جبهه، سایر مسلمانانند که جمعیتی بیش از یک میلیارد نفر را تشکیل می‌دهند و از نظر جغرافیایی پهنه وسیعی از سه قاره کهن از موریثانی در غرب تا اندونزی در شرق را دربرمی‌گیرند و نه تنها از موقعیت استراتژیک و ژئوپولیتیک ویژه‌ای برخوردارند، بلکه از منابع عظیم ثروت خدادادی به‌ویژه انرژی برخوردارند. به برکت پیروزی انقلاب اسلامی در ایران مسلمانان جهان به یک بیداری و آگاهی همگانی رسیده‌اند که راه خود را نه در پیروی از فرهنگ و باورهای غربی، بلکه در بازگشت به خویشتن خویش و اعتقادات و باورهای اصیل اسلامی یافته‌اند. با پیروزی انقلاب اسلامی، تمام نهضتها و حرکت‌های آزادیبخش که بر پایه افکار و اندیشه‌های مادیرایانه - اعم از مارکسیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم - در جهان اسلام شکل گرفته بودند دچار آفت گردیده، مجبور به تعطیل کردن نهادها و تشکیلات خود گردیدند و در مقابل، جریانهای اسلامی رونق گرفته و به سرعت گسترش یافت. در عین حال و با توجه به عدم برخورداری از امتیازات سیاسی و ساختاری موجود در مکتب تشیع، راه خود را در حرکت‌های اصلاحی دیدند که در چارچوب نظامهای موجود و از طریق ابزارهای دمکراتیک موجود به قدرت رسیده، قوانین و ضوابط اسلامی را حاکم نمایند. در الجزایر علی‌رغم پیروزی چشمگیری که اسلامگرایان در انتخابات به‌دست آوردند توسط ایادی سلطه‌گران با سرکوب شدید، مواجه گردیدند، ولی در ترکیه با وجود برخوردهای گوناگون از جمله دخالت ارتش با

اقدامات کودتایی، شکستهایی بر آن وارد آوردند و با استفاده از تجربه گذشته به تدریج قدرت را به دست گرفته، سعی می‌کنند با یک برنامه و ظرافت خاص، نفوذ خود را افزایش دهند.

در حلقه چهارم این جبهه، ملت‌های محروم و زجرکشیده غیرمسلمان در جهان سوم قرار دارند؛ ملت‌هایی که طعم استثمار و بهره‌کشی نظام سلطه را در طول پنج قرن چشیده‌اند. توده‌های مردم آفریقا و آمریکای لاتین، هرگز دوران برده‌داری و استعمار کهن و نو را فراموش نمی‌کنند و همه بدبختیها و عقب‌ماندگی خود را ناشی از سیاست‌های تجاوزکارانه و چپاول‌گرانه غرب متمدن می‌دانند.

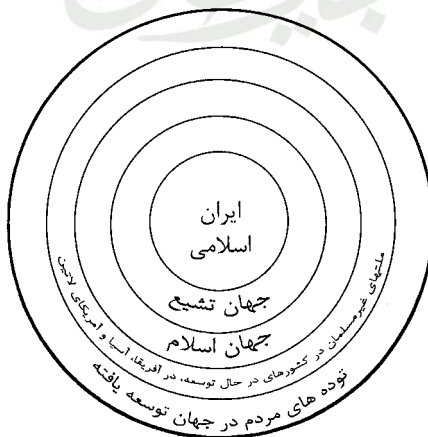
در حلقه پنجم، توده‌های مردم در کشورهای توسعه‌یافته قرار دارند؛ آن‌هایی که در تأمین نیازهای دولت‌های سلطه‌گر باید به‌عنوان سیاهی لشکر مورد استفاده و بهره‌برداری قرار گیرند.

تصاویر ذیل شکل‌گیری این دو اردوگاه را متصور می‌کند:

اردوگاه سلطه‌گران



اردوگاه سلطه‌ستیزان



ویژگیهای دوار دوگاه

این دو اردوگاه در همه ابعاد و زوایای هنجاری خود، تفاوتها و تمایزات بنیادین با یکدیگر دارند و در واقع می‌توان ادعا کرد که تمایزات دو اردوگاه در حد تضادهای عمیق و سازش‌ناپذیری است که امکان آشتی و صلح و سازش را میان آن دو، غیرممکن می‌سازد. هر آنچه که برای یکی، ارزش تلقی می‌شود برای دیگری ضدارزش است. هر آنچه را که یکی حق می‌داند، دیگری باطل می‌انگارد و هر هدفی را که یکی دنبال می‌کند در تضاد با اهداف دیگری است. این تضادها موجب گردیده است که تعاریف متفاوت و بعضاً متضادی در مفاهیم رایج در روابط بین‌الملل و علوم سیاسی به وجود آید که در تقابل با یکدیگر باشند.

نظام سلطه‌گر، حق را با زور می‌داند و بر این باور است که هر که قدرت داشته باشد، محق است تا آنجا که قدرت، فی‌نفسه هدف قرار می‌گیرد، به طوری که تعریف آنها از انسان به جایی می‌رسد که او را بالفطره دارای شهوت کسب قدرت سیری‌ناپذیر می‌دانند و مکتب خود را بر پایه همین اصل به نام رئالیسم، ریخته و توانسته‌اند شالوده نظام سلطه‌گرانه در طول تاریخ را بریزند. اینان تحت همین عنوان ظالمانه، همه مخلوقات و موجودات را در سیطره قدرت خود می‌بینند و در این مسیر پیش می‌روند. نظام سلطه‌گر، حکومتها را نماینده قدرت و به عبارت دیگر، خود قدرت می‌داند، به طوری که علم سیاست را علم قدرت و مترادف با علم دولت می‌داند. این در حالی است که سلطه‌ستیزان و مردم محروم و مستضعف، حق را در احترام به رعایت کرامت انسانی، عدالت، مهرورزی، تعاون، برابری و برادری می‌بینند.

ایدئولوژیهای برآمده از غرب که مبانی مادی و ماتریالیستی داشته‌اند، عموماً در جهت توجیه نظام سلطه بوده‌اند، به طوری که اگر برخوردی هم با نوعی از سلطه داشته‌اند به منظور جایگزین کردن نوعی دیگر از سلطه بوده است. دنیای غرب، سیاست را همچون اندیشمند رئالیست ایتالیایی قرن دوازدهم «ماکیاول» بر مبنای، دورویی، تزویر، ریا و فریب تعریف می‌کنند و از آن هم ابایی ندارند. «سیاست قدرت» یا «Realpolitik» نیز با همین مبانی ساخته و پرداخته شده است. در نتیجه روابط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیز تحت همین مبانی شکل گرفته است و جایگاهی برای ایجاد روابط فوق بر پایه مبانی صداقت، صراحت و توأم با کیاست وجود ندارد.

جنگ طلبی جزء ذاتی خوی سلطه‌گران است و عموماً با سه هدف به آن دست می‌بازند که یا برای توسعه حوزه قدرت خود، یا برای رقابت با توسعه طلبی رقبای خود و یا برای کسب ذخایر

و منافع بیشتر و سودهای گزاف است. درحالی که اردوگاه سلطه‌ستیزان با ارزشهای جدید و نوینی که با فطرت انسانی و خداجویانه او تطابق دارد و در تضاد جدی با ارزشهای سلطه‌گران است، شکل گرفته است. در این اردوگاه، حق با توده‌های محروم و قدرت از آن ملتها است و ایمان و باور توده‌ها که بر مبنای کرامت انسانی قرار دارد از همه قدرتهای سخت‌افزارانه سلطه‌گران بالاتر می‌باشد. روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بر پایه عدالت، تعاون، مهرورزی و در خدمت توده‌های محروم تعریف می‌شود. ثروتها و منابع طبیعی متعلق به همه انبای بشر است و اهداف مبارزه در جهت رهایی توده‌ای از سلطه صاحبان قدرت، زورگویان و انحصارطلبان تعیین شده است. این اردوگاه، ایثار، ازخودگذشتگی و فداکاری را در مسیر اهداف الهی و انسانی و در خدمت هم‌نوعان خود، سرمشق حرکت خویش قرار داده است. قیام علیه زورگویان و مقاومت در مقابل تجاوزگران را وظیفه و تکلیف خود می‌داند. ترس و ضعف نفس، پشت‌به‌دشمن کردن و فرار از جبهه رزم در این اردوگاه جایی ندارد.

در جمع‌بندی و در مجموع می‌توان گفت که تضاد اردوگاه سلطه‌گران با اردوگاه سلطه‌ستیزان در حد بازی با حاصل جمع جبری صفر می‌باشد؛^(۱) بدین معنا که آنچه را که یکی از دست می‌دهد، دیگری به دست می‌آورد و آنچه را که یکی می‌برد، دیگری از دست می‌دهد.

آینده پارادایم برخورد با سلطه

اگرچه اردوگاه سلطه‌گران از نظامات خاص خود برخوردار است، ولی با توجه به سوابق و عملکرد گذشته آن، کنش و واکنش درونی و بیرونی آن برای جامعه جهانی قابل درک و پیش‌بینی است. اما اردوگاه سلطه‌ستیزان، دوران آغازین شکل‌گیری خود را طی می‌کند و برای انسجام یافتن و پذیرش آن از طرف جامعه جهانی، راه نسبتاً طولانی‌ای در پیش است، هرچند عوامل شتابزا را نباید از نظر دور داشت.

تحولاتی که به آنها اشاره شد، موجب گردیده که این باور جدی در ملت‌های جهان به وجود آید که آنها می‌توانند به‌عنوان بازیگران جدید و در عین حال، قدرتمند در صحنه روابط بین‌الملل و جهان سیاست، نقش بازی کنند و می‌توانند زخم کهنه خود را که از دوران استعمار و استثمار نظام سلطه بر پیکر خویش دارند با مقاومت، ایستادگی و ازخودگذشتگی، مرحم نهاده و متقابلاً

ضرباتی کارساز بر نظام تنومند سلطه وارد آورند.

هر تلاشی که تاکنون از ناحیه نظام سلطه برای برخورد با این جنبش جهانی و تقویت و تثبیت جایگاه خود صورت گرفته، نتیجه عکس داده است، به طوری که مجبور می‌گردد با شکست و ناکامی برنامه‌های تجاوزکارانه خود را در نیمه راه رها نماید.

توسعه ارتباطات و دسترسی همه جوامع و آحاد ملتها به شبکه‌های اطلاعاتی و رسانه‌ای، مانع از ادامه تأثیر سیاستهای تبلیغاتی و القائات یکسویه نظام سلطه گردیده است. انحصار بر رسانه‌های جمعی که در گذشته از ابزارهای مهم صاحبان قدرت و سلطه بود، امروزه با گسترش رسانه‌ها و دسترسی به انبوه اطلاعات و انتقال سریع آن از طریق کانالهای متعدد و غیرانحصاری ماهواره‌ها و اینترنت، عرصه را بر انحصارگران رسانه‌ای آنچنان محدود کرده است که بعضاً برای حفظ مشتریان و تماشاگران و مستمعین خود برخلاف میل خود، ناچار و مجبور هستند، پیامهای دشمنان خود را نیز لحظه به لحظه و به صورت زنده برای جهانیان پخش کنند!! تردیدی نیست که آنها مایل نیستند سخنان افراد مشهوری چون دکتر احمدی‌نژاد و یا سیدحسن نصرالله را که عموماً نظام سلطه و صاحبان قدرت را مورد حمله قرار می‌دهند پخش نمایند، ولی فشار بینندگان و شنوندگان رسانه‌ای، آنها را مجبور می‌کند که الزاماً و از روی اکراه پیامهای آنان را به گوش جهانیان برسانند!!

افکار و اندیشه‌های اسلامی به عنوان مکتب مبارزه به سرعت در حال گسترش است. از آنجا که اسلام، منادی برادری، محبت، صلح و دوستی در میان همه آحاد بشر و فارغ از هر نوع تفاوت در نژاد، ملیت، رنگ و پوست می‌باشد و از آنجا که توده‌های جوامع گوناگون از ظلم و جور سلطه‌گران و جنگ و خونریزی و بی‌عدالتی و خصومت و دشمنی خسته و بی‌زار شده‌اند، خیلی زود پیام این دین حنیف را گرفته، مجذوب آن می‌شوند. گرایش روزافزون به اسلام در میان جوامع مختلف و حتی جوامع پیشرفته در سالهای اخیر نگرانی و هراس صاحبان قدرت و سلطه را برانگیخته است و اگرچه سعی می‌کنند به طرق گوناگون اسلام‌هراسی و «اسلاموفوبیا» را ترویج نمایند و یا اسلام را معادل تروریسم معرفی کنند، ولی در عمل ناکام شده‌اند و بلکه موجبات جلب توجه بیشتر توده‌ها را به این مکتب حیاتبخش فراهم نموده‌اند و هر ساله بر گردندگان به اسلام به صورت تصاعدی افزوده می‌گردد و این، خود عاملی در جهت رنگ‌باختن تبلیغات سلطه‌گران و کاهش اثرگذاری تلاش آنها در ترویج مکتبهای مادیگرایانه و الحادی گردیده است.

هرچه زمان می‌گذرد، پیوند میان دولتهای مردمی و توده‌های مردم در اردوگاه سلطه‌ستیزان، مستحکم‌تر می‌گردد و آنان حیات، دوام و بقای خود را در نزدیکی به یکدیگر و تشکیل جبهه‌های متشکل و منسجم برای دفاع از خود و مقابله با زیاده‌خواهی‌های سلطه‌گران می‌بینند. روابط این جوامع، نه تنها بر پایه وجود منافع مشترک، بلکه بر پایه عشق، محبت و دوستی و همراهی استوار می‌گردد. چیزهایی که در قاموس مادیگرایانه سلطه‌گران معنا و مفهومی ندارد، نفوذ ایران اسلامی در میان اردوگاه سلطه‌ستیزان گسترده‌تر می‌گردد و به‌عنوان راهبر و پیشرو، مورد پذیرش بقیه ملت‌ها و توده‌ها قرار می‌گیرد و در عین حال به‌عنوان الگو و مدل قابل استفاده و تکرار، توجه بیشتر ملت‌های مسلمان و غیرمسلمان را به خود جلب می‌کند.

حکومت‌های وابسته به نظام سلطه در جهان اسلام و جهان سوم از طرف شهروندان خود، تحت فشار بیشتری قرار می‌گیرند به طوری که نهایتاً یا در مقابل خواسته‌های مردم تسلیم شده و قدرت را تدریجاً به ملت‌های خود واگذار می‌کنند و یا اینکه خود را به بلشورهای و انقلاب‌های مردمی مواجه می‌بینند و این در شرایطی است که نظام سلطه، امکان حمایت از آنها را تدریجاً از دست می‌دهد. در مجموع می‌توان گفت که سلطه‌گران در این دوره با سه نوع چالش و درگیری مواجه خواهند بود:

۱- اختلاف و تضاد منافع میان دولتهای سلطه‌گر همچنان ادامه خواهد داشت؛ زیرا که بر سر تقسیم منافع در جامعه جهانی - با توجه به محدودتر شدن منابع و بازار و رقابتی که برای دسترسی به آنها خواهند داشت - به توافق و تفاهم نخواهند رسید و هر یک سعی می‌کند موقعیت و امتیاز بیشتر کسب کند. البته این تعارضات و چالش‌ها منجر به جنگ گرم میان آنها نخواهد شد.

۲- با توجه به افزایش آگاهی توده‌های مردم در درون کشورهای سلطه‌گر، نه تنها بسیج آنها تحت تأثیر تبلیغات یک سویه در خدمت دولتهایشان مشکل‌تر گردیده است، بلکه به‌طور روزافزونی موانع جدی بر سر اجرای تصمیمات تجاوزکارانه آنها ایجاد و موجبات شکست دولتهای حاکم را فراهم خواهد کرد. در همان‌طور که در اسپانیا، ایتالیا، انگلیس و آمریکا شاهد بوده‌ایم.

۳- گسترش مقاومت ملت‌های سلطه‌ستیز با سرنگونی دولتهای وابسته و روی کار آمدن دولتهای مردمی، روز به روز عرصه را بر قدرتهای سلطه‌گر تنگ‌تر خواهد کرد و چالش‌های جدی برای نظام سلطه ایجاد می‌کند.

به این ترتیب قابل پیش‌بینی است که نظام سلطه، قدرت برخوردار هم‌زمان با این سه نوع چالش را ندارد و توان و قدرت او در طول زمان، تحلیل خواهد رفت و روزی خواهد رسید که ملت‌ها،

پیروزی قطعی اردوگام سلطه ستیزان بر اردوگاه سلطه گران را جشن خواهند گرفت؛ البته بهزینه های گزاف و این در واقع تحقق وعده الهی خواهد بود همان طور که امام راحل پیش بینی کرده اند. حضرت امام علیه السلام از آغاز نهضت اسلامی و به ویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، همواره در بیانات و نوشته های خود به نظام جهانی مطلوب از دیدگاه اسلام و انقلاب اسلامی اشاره می کردند که با الهام از مطالب و نوشته های ایشان به شرح چارچوبه این نظام می پردازیم.

۱- برخلاف مارکسیستها که معتقد به جبر تاریخ بوده و حاکمیت طبقه کارگر را اجتناب ناپذیر می دانستند، حضرت امام معتقد بودند که ملت های مستضعف تنها با بیداری و آگاهی یافتن از حقوق حقه خود و قیام علیه مستکبرین، به پیروزی خواهند رسید:

مستضعفین باید قیام کنند. مستضعفین همه بلاد و همه ممالک باید حق خودشان را با مشت محکم بگیرند. منتظر نباشند که حق آنها را بدهند. مستکبرین حق کسی را نخواهند داد (امام خمینی، ۱۳۷۰، ج ۱۱: ۲۵۹).

۲- امام خمینی در عین اینکه ایجاد آگاهی و قیام عمومی مستضعفین برای تحقق حاکمیت خود بر جهان را ضروری و اجتناب ناپذیر می دانند، با تکیه بر آیه شریفه قرآن^(۱)، پیروزی آنان را حتمی و قطعی می دانند:

هان ای ملت های جهان که مستضعفید، از جای برخیزید و حق خود را بستانید و از عریده های قدرتمندان نهراسید که خداوند با شماست و زمین ارث شماست و وعده خداوند متعال تخلف ناپذیر است (همان، ج ۱۵: ۲۱۲).

۳- از دیدگاه رهبر انقلاب اسلامی، حفظ سلامت و بقای صلح جهانی، بستگی به برقراری موازنه قوا و سایر نظام های ارائه شده و تجربه شده اندیشمندان و سیاستگذاران غرب ندارد، بلکه تنها در نابودی و شکست قدرتهای سلطه گر امکان پذیر می باشد:

باید این نهضت در تمام عالم، نهضت مستضعف در مقابل مستکبر در تمام عالم گسترده شود. ایران مبدأ و نقطه اولی و الگو برای همه ملت های مستضعف است. در تمام اقشار عالم، مسلمین به پا خیزند، بلکه مستضعفین به پا خیزند. وعده الهی مستضعفین را شامل است و می فرماید که ما منت بر مستضعفین می گذاریم که آنها امام بشوند در دنیا و وارث باشند. امامت، حق مستضعفین است. وراثت از

۱. «و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین»، سوره قصص، آیه ۵.

مستضعفین است. مستکبرین غاصبند. مستکبرین باید از میدان خارج شوند (همان، ج ۶: ۱۶۸).

۴- مستضعفین نه محدود به مسلمانان است و نه ملت‌های جهان سوم، بلکه همه توده‌های تحت ستم و تحت سلطه استکبار در اکناف عالم حتی آنها را که تحت حاکمیت دولتهای مستکبر شرق و غرب می‌باشند دربرمی‌گیرد. بنابراین، هیچ‌یک از عوامل جغرافیایی، فرهنگی و تقسیم‌بندی‌های دولت-ملت نمی‌تواند بیانگر مرزبندی مستضعفین و مستکبرین باشد و نظریه برخورد تمدنها و یا برخورد فرهنگها و یا حتی قطب‌بندی‌های جهانی، همگی در راستای تداوم سلطه مستکبرین و یا رقابت و تضاد میان مستکبرین در تقسیم غنایم و استثمار و استضعاف جوامع و ملت‌های مختلف می‌باشد:

شما باید بدانید ملت‌های جهان، حتی آن ملت‌هایی که الهی نیستند، اینها همه‌شان جزء مستضعفان جهانی هستند و همیشه در تحت سلطه مستکبران بوده‌اند (همان، ج ۱۵: ۲۱۳).

هر دو ابرقدرت، کمر به نابودی ملل مستضعف بسته‌اند و ما باید از مستضعفین جهان پشتیبانی کنیم. اسلام بین کشورهای مسلمان و غیرمسلمان فرقی قائل نمی‌باشد و پشتیبان تمام مستضعفین جهان است (همان، ج ۱۲: ۱۹).

۵- برخلاف نظام‌های قبلی که بر پایه اندیشه‌های سکولاریستی و اومانیستی شکل گرفته و مروج لذت‌گرایی، خوش‌گذرانی و مصرف‌گرایی به‌عنوان یک زندگی خوب بوده‌اند، این نظام بر پایه بازگشت به دین و حاکمیت خداوند قرار داشته، زندگی سعادت‌مندانه را در پایبندی هرچه بیشتر به برقراری عدالت، تقوا، نظم اخلاقی و باورهای معنوی و الهی می‌داند و فرهنگ بولهوسی و ثروت‌اندوزی را که شیوه مستکبرین می‌باشد طرد و نفی می‌نماید.

۶- مسلمانان به‌طور اعم و ملت مسلمان ایران به‌طور اخص -برای اولین بار توانسته‌اند بر استکبار غلبه پیدا کنند- به‌برکت بهره‌مندی از مکتب حیاتبخش و انسان‌ساز اسلام نقش هدایت و رهبری این خیزش عظیم جهانی را بر عهده دارند و به‌عبارت دیگر، گسترش و صدور انقلاب اسلامی به‌معنای تلاشی در جهت مبارزه جهانی با استکبار و حمایت از مستضعفین است.

ان‌شاءالله با گسترش انقلاب اسلامی ایران، قدرتهای شیطانی به‌انزوا کشیده خواهند شد و حکومت مستضعفان، زمینه را برای حکومت جهانی مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مهیا خواهد کرد (امام خمینی، ۱۳۶۱-۱۳۶۲: ۱۵).

نتیجه گیری

آنچه که از نوشته‌ها و نظریات هانتینگتون، برژینسکی و دیگر نظریه پردازان غربی استنباط می‌گردد، این است که نظریه پردازی و برنامه ریزی قدرتهای استکباری برای تداوم سلطه خود بر دنیا همچنان ادامه خواهد داشت و در عین حال در نظریات ایشان، حاله‌ای از نگرانی نسبت به بیداری فرایندهای مستضعف جهان و اتحاد و همبستگی هرچه بیشتر ایشان که فارغ از هر نوع تفاوت فرهنگی، نژادی و مذهبی است در مقابل بلادولتهای سلطه گر و استکباری به چشمی خورد. به این ترتیب می‌توان پیش بینی کرد که در قرن بیست و یکم، جامعه جهانی بعد از عبور از یک دوره گذار، وارد دوره جدیدی خواهد شد که هیچ گونه شباهتی با دوره‌های گذشته نخواهد داشت و آن شکل گیری و صف بندی دو اردوگاه خواهد بود. در یکی از آنها قدرتهای مستکبر با همه امکانات نظامی و اقتصادی خود حضور دارند و در اردوگاه دیگر، ملت‌های مستضعف جهان به ویژه ملت‌های مستضعف جهان سوم که با رهبری مسلمانان بیدار و آگاه، قیام کرده، مستکبرین را به زانو در خواهند آورد. دولت‌های مستکبر اگرچه دارای تجهیزات و امکانات تسلیحاتی، نظامی و اقتصادی قابل توجهی بوده و خواهند بود، ولی ناچار هستند در دو جبهه داخلی و خارجی، وارد یک جنگ بی‌امان با توده‌های بیدار و آگاه گردند که در آن شرایط همه آن امکانات، قادر به نجات زورمداران نیست و یقیناً همان‌طور که خداوند وعده داده است، پیروزی نهایی مستضعفین که همانا وارث و خلیفه خداوند بر روی زمین خواهند بود، تحقق خواهد یافت:

«و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین» (قصص (۲۸): ۵).

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. امام خمینی، سیدروح‌الله، *صحیفه نور*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۰، ج ۱، ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۵.
۳. -----، *ولایت فقیه*، تهران، انتشارات کاوه، بی تا.
۴. -----، *در جستجوی راه از کلام امام*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲-۱۳۶۱.
۵. کوهن، تامس، *ساختار انقلاب علمی*، ترجمه احمد آرام، انتشارات سروش، ۱۳۶۹ ش.
۶. بیکر، ترز، *چیستی علم؛ درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی*، ترجمه سعید زیباکلام، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ ش.
7. Kaplan, ; *System and Process in International Relation* ' N.Y: John Wiley, 1977.
8. Bridges, William; *Passages, Press Quality Prghess*, April 1997.